

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

همسایه

۲۴ مارچ ۲۰۱۴

## منتقدین دروغگوی جنبش مسلحانه

نوشته‌ای از مصطفی مدنی با عنوان "طوفان انقلاب اجازه تعمق بر بن بست های راه را به فعالین جنبش مسلحانه نداد" در سایت "عصر نو" مشاهده کرده و آن را خواندم. هر چند قصد من در اینجا نقد کامل آن نوشته نیست ولی روی نکته ای که در آن نوشته بیان شده و به باور من نکته مهمی است انگشت می گذارم. نویسنده ضمن این که سرگذشت فعالیت های سیاسی خود را ارائه می دهد از دو نوشته نام می برد که در پاکت سربسته‌ای از سوی کسی که وی را یکی "از رهبران سابق سازمان "پروسه" معرفی می کند در پارکی که با او وعده ملاقات داشته به وی داده شده بود. البته او این توضیح را هم می دهد که خودش قبلاً با آن فرد در گروه "پروسه" فعالیت می کرده و می نویسد که "اعلام انحلال این سازمان را او در خدمت جنبش می دانست". (پروسه جریانی بود که کار مبارزه را صرفاً به مطالعه آثار مارکسیستی محدود کرده بود و از دل آن گروه "مارکسیست های امریکائی" بیرون آمد که دفاع از بورژوازی کمپرادر و امپریالیسم امریکا را تجویز می کرد. در سال ۱۳۴۳ پروسه خود را منحل اعلام کرد). به هر حال مصطفی مدنی پاکت سر بسته را به خانه آورده و در خانه باز می کند. پاکت حاوی دو نوشته یکی به نام "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" و دیگری "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی و هم تاکتیک" بوده است. ایشان پس از خواندن "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی و هم تاکتیک" آن چنان خشمگین می شود که دیگر میل به خواندن نوشته دیگر یعنی "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" را از دست می دهد. در ملاقات بعدی با رهبر سابق گروه پروسه متوجه می شود که آن فرد هم مثل ایشان "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی و هم تاکتیک" را قبول ندارد اما از وی می خواهد که نوشته دوم را بخواند. در سومین قرار در مورد "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" صحبت می کنند که معلوم می شود هم نظر هستند و آن را هر دو تأیید می کنند. بعد از این که معلوم می شود ایشان نظرات مطرح شده در جزوه دوم را قبول دارد رفیقش به او می گوید:

"اگر قبول داری؟ تو را به یاران معرفی می کنم" و بالاخره ایشان به رفیق سومی معرفی می شود که این رفیق سوم به ادعای نویسنده صفاری آشتیانی از اعضای گروه جنگل بوده است. صفاری آشتیانی به عکس ایشان از "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی و هم تاکتیک" دفاع می کرده ، البته به ادعای نویسنده "با تردیدهایی که نمی توانست پنهان کند!" در هر صورت در شرایطی که خود ایشان می نویسد که "بحث های ما به جایی نرسیده بود" ناگهان "صفاری آشتیانی یکباره غیبش" می زند و رابطه ایشان هم منتفی می گردد! بالاخره ایشان به دلایلی که بیان نشده دستگیر می شود و در اواخر سال ۵۰ در زندان قزل قلعه با بیژن جزنی آشنا می گردد و شیفته نظرات جزنی می شود. می نویسد که جزنی هم با

تئوری "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی و هم تاکتیک" مرزبندی روشنی داشته ولی "مخالفتش را صریح نمی گفت" و بالاخره ایشان در این نوشته مدعی می شود که گویا "...همراه با بسیاری از رفقای زندان که با جزئی هم نظر بودند در اردیبهشت ۵۱ به سازمان ... می پیوندند.

من اصلاً وارد این بحث که چقدر این تاریخ ها و داستان ها با واقعیت انطباق دارند نمی شوم. گرچه شک و شبهه های بزرگی برایم وجود دارند. حال فرض می کنیم که ادعای نویسنده مقاله مورد بحث ما درست است و نامبرده در اردیبهشت [ثور] سال ۵۱ عضو "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" شده است. اما می دانیم که در اردیبهشت سال ۵۱ نظرات رفیق احمدزاده بر سازمان غالب بود و این را نویسنده مطلب مزبور هم قبول دارد. بنابراین، این سؤال بی جواب می ماند که کسی که مدعی است و در بخش اول مقاله اش نوشته "راه انقلاب را از مائو آموخته بودم"، بهتر بود می گفت که شیوه عضو شدن در سازمانی که نه ستراتیژی و نه تاکتیکش را قبول داشته از چه کسی آموخته بود؟ این جاست که دم خروس از زیر عیای شما نمایان می شود. شما نه در آن موقع که ادعا می کنید عضو سازمان شدید، فدائی بوده اید و نه امروز که به سازمان های رفرمیستی کوچکی در خارج از کشور مبدل گشته اید، فدائی هستید. شما و همپالگی هایتان با رسوائی نام فدائی را به دنبال سازمان های رفرمیستی خود یدک می کشید. بر مبنای سخنان خودتان، شما مودیانه به درون "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" خزیدید با این انتظار که خط مشی خودتان را موازی با خط مشی "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" در درون آن سازمان پیاده کنید. البته به طور واقعی شما ها در یک موقعیت بسیار حساس که مردم به سوی این سازمان روانه شده بودند موفق شدید که رهبری آن سازمان را غصب کنید و آن سازمان مردمی را به بیراهه کشانید.

رفیق حمید اشرف در گفت و گوئی با رهبری بخش منشعب سازمان مجاهدین خلق ایران می گوید: "رفیق آن ها حق دارند. سازمان مجاهدین سازمان آن ها است. شما که به نظر دیگری رسیده اید باید آن سازمان را ترک کنید و تشکیلات مستقل خود را ایجاد کنید" (نقل به معنی از نوارهای ضبط شده بین دو سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و "بخش منشعب سازمان مجاهدین خلق ایران").

این سخن رفیق در رابطه با عضو شدن شما در تشکیلاتی که خط مشی آن را قبول نداشتید، صدق می کند. خودتان تأکید دارید که خط سازمان نظرات رفیق احمدزاده بوده که شما هم آن را قبول نداشتید. پس چرا به چنین سازمانی پیوستید؟ آیا شما هم از بیژن جزئی یاد گرفته بودید که علی رغم مرزبندی روشن با تئوری "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی و هم تاکتیک"، مخالفت تان" را "صریح" بیان نکنید؟ به نظر من این روش را جز روش مودیانه برای نفوذ در سازمانی انقلابی نمی توان چیز دیگری نام نهاد.

نمی خواستم به مطالب دیگری که بدون مسؤولیت در مقاله مورد بحث بیان شده پردازم اما چون نوشته اید که رفیق احمدزاده: "ضرورت حزب سیاسی را تا براندازی قهری نظام و کسب قدرت سیاسی توسط یک "گروه پیشاهنگ" منتهی و حتی زبان بار اعلام می کرد." ضروری می دانم به خواننده این سطور نه نادرست بودن بلکه دروغ بودن چنین ادعائی را تذکر داده و از آن ها بخواهم که به خود کتاب رفیق مسعود مراجعه کنند تا متوجه شوند که نویسنده این دروغ ها حتی ۴۳ سال بعد از رستاخیز سپاهکل هم دست از تحریف بر نمی دارد. اگر کسی حتی یک جو صداقت داشته باشد آن گاه می باید با استناد به فاکت های مشخص نشان دهد که رفیق احمدزاده کجا نوشته است که "قدرت سیاسی" توسط یک "گروه پیشاهنگ" کسب شده و برای این مهم حزب نه لازم بلکه "زبان بار" است؟! به عکس چنین دروغ هائی، تئوری مبارزه مسلحانه از دو ارگانی که باید در پروسه مبارزه به وجود آیند و برای پیروزی مبارزه وجودشان الزامی است صحبت می کند. این دو ارگان یکی "حزب طبقه کارگر" است که پیوند ارگانیک با طبقه دارد و رهبری کننده جنبش ضدامپریالیستی است. دیگری "ارتش خلق" است که بیشتر در روستاهای ایران شکل می گیرد یعنی متحدین

طبقه کارگر ایران. بحث این تئوری بر سر "زیان بار" بودن حزب نیست بلکه بر سر مسیری است که کمونیست ها با طی آن مسیر می توانند این حزب را بسازند. به هر حال تحریف این تئوری تنها راهی است که مخالفین رفرمیست آن از روی ناچاری و درماندگی به آن روی می آوردند، چون برای مقابله با آن تئوری هیچ وقت چیزی در چنته نداشته اند. آن ها ناچارند اول آموزش های این تئوری را تحریف کنند. مثلاً جار می زنند که طرفداران تئوری مبارزه مسلحانه فقط به یک شکل از مبارزه اعتقاد دارند در حالی که بار ها توضیح داده شده که تئوری "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی و هم تاکتیک" هیچ یک از اشکال متنوع مبارزاتی را رد نکرده و نمی کند بلکه بحث بر سر جایگاه اشکال گوناگون مبارزه و تعیین شکل اصلی مبارزه است.

واقعیت این است که تئوری "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی و هم تاکتیک" تئوری انقلاب ایران تحت سلطه امپریالیسم ایران است و رفقای اولیه "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" درک عمیقی از "مارکسیسم - لنینیسم" و وضعیت اقتصادی اجتماعی ایران نداشته اند. نابخردانه خرده به جوان بودن شان نگیرید. این شیوه قلم به مزدان جمهوری اسلامی است. حداقل کسانی که بالاخره روزی و روزگاری با برخی از این رفقاء آشنائی داشتند و حتی در آن زمان کمک هائی هم به آن ها کرده اند، شیوه آن قلم به مزدان را در خارج از کشور به کار نگیرند. ما که در عصر عشیرتی و یا فئودالی زندگی نمی کنیم که هر کسی را که سنش بیشتر است، مورد احترام قرار دهیم و تصور کنیم که دارای معلومات بیشتر هم هست. امروز در عصر امپریالیسم، جوانان چه در بخش تحقیقات علمی و چه در سایر کار های اجتماعی موفق تر از کسانی هستند که سنی از آن ها گذشته است. در خاتمه لازم می دانم تأکید کنم که اگر کسانی به هر دلیل به قول نویسنده مقاله مزبور "موج کناری" شده اند بهتر است همان در کنار موج بنشینند و به کسانی که زنده به آن بودند که آرام نگیرند، سنگ نپراندند.

۲۰۱۴/۲/۱۸

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۷۶ ، بهمن ماه [دلو] ۱۳۹۲